

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

درباره حکم یا قانون به اصطلاح فعلی متعرض شدیم در جلسه قبل به کلماتی که راجع به قرارداد اجتماعی است یا مبنای دیگر چون کمی شبهه برای من شد گفتیم بگذاریم خود کتاب را مطالعه دقیق تری کنیم و دو مرتبه یک مقداری از خود کتاب نقل کنیم. لذا آن دو تا را فعلا بستیم باب آن دو رأی را حالا اجمالا در جلسه قبلی صحبت کردیم فعلا باشد تعاریفی که مصطلح و متعارف بوده است در دنیای اسلام در کتب اصول متعرض آن قسمت شویم.

عرض کردم که در کتب اصول که ما داریم، در دنیای اسلام یک سنخ مباحثی است که در عده ای از کتب مخصوصا در حوزه های شیعه اینها در مباحث اوامر آمده است حتی همین معنای وجوب و استحباب و اقسام وجوب و وجوب کفایی و عینی را در مباحث اوامر آورده اند و عرض شد در کتب اهل سنت در عده ای از کتب مثل ما در اوامر آورده اند و عده ای هم یک باب و فصل خاصی را قرار داده اند برای بیان حکم. حقیقت حکم و حاکم و محکوم و محکوم علیه و محکوم فیه و اینها را جداگانه متعرض شده اند آن وقت آن اقسام وجوب و حقیقت وجوب و اقسام وجوب و اقسام حرام و اینها را در همین باب آورده اند. یعنی در این بابی که ناظر به حکم است. در بعضیهایشان ترابط بین احکام اجتماع امر و نهی هم در این باب آورده اند. درک تابهای ما به طور متعارف در باب اوامر آورده اند. عرض کردیم اخیرا مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی پیشنهاد داده اند که بحث ملازمات عقلیه یک بحث جداگانه ای بشود. نه اوامر نه نواهی بحث جداگانه ای شود و در این اصول مظفر هم این کار تطبیق شد. عرض کردیم در عده ای از کتب اهل سنت در همین باب که متعرض حکم شدند، اقسام حکم و اینها در همین باب آن بحث را آورده اند. بعضی ها هم مثل ما در، این مجموعه اشاره اجمالی به کاری بود که در اینجا شده است. در این کتب اصولی متأخر ما این فرض که حقیقت حکم و اینها در اصول ما جداگانه نیامده است در همان ضمن اوامر و اقسام وجوب و مقدمه واجب و اینها را آنجا آورده اند. واجب عینی و کفایی و اما در بحث اوامر.

عرض شد که آن که به نظر من می رسد اینکه هر دو کار خوبی است. یعنی هر دو کار می شد یعنی ما یک فصلی را یک بابی را یک بخشی را از اصول راجع به حکم و اقسام حکم و ترابط احکام و اینها اختصاص می دادیم باز در بحث دیگری که بحث لفظی بود همان مباحث را از دیاگه لفظی و ادبیات قانونی مثلا وجوب عینی از چه تعبیری فهمیده می شود وجوب کفایی مثلا و دیگر این که ما فقط در صیغه افعَل

بحث کنیم معنا نداشت. مثلاً بگوییم در لغت عربی مجموعاً الفاظی که برای وجوب به کار برده شده است اینها است. یکی هیئت افعال است یکی اعداد است یکی هیئت یعید است. یکی مثلاً عند است از ادوات است از ظرف است افعال که مثلاً علیک ان تفعل کذا از حروف استفاده می کنند المؤمنون عند شروطهم بل و حتی از جمله اسمیه که عرض کردم الآیه مردوده یعنی یجب ردها اینها را می آمدند آ «جا در مباحثی که مربوط به الفاظ بود تطبیق آنها را اینجا بررسی می کردند. به نظر ما دو بحث است و خوب بود جداگانه به اندازه خودش و کیفیت حجم خاص خودش را پیدا می کرد. حالا چون بحث حکم پیش آمد، دیدیم حالا مناسب برای آشنا شدن چون این بخش کلاً در کتب ما الآن نیامده است. این بخشی که الآن میخوایم بگوییم این بخش کلاً به این شکل حالا مثلاً در آن تقسیم واجب هست به عینی و کفایی. ما تقسیم واجب به عینی و کفایی در بحث اوامر داریم. به این شکل که اینجا است که در یک فصل خاصی که مربوط به حکم است و همین هم درست است معنا ندارد در اوامر بیاید. این چیزهایی هست که مربوط به خود حکم است. می خواهد به اوامر باشد یا نواهی باشد مهم مال حکم است ربطی به مسئله اوامر و جهت لفظی ندارد. چون این بحث اجمالاً خوب است این یک، در کتاب های ما هم نیست این دو. این یکی از آن بحث هایی است که کاملاً تحت تأثیر کلام است. چون عرض کردیم مباحث اصول یک رشته ای از مباحث اصول یعنی خط اصولی است که متأثر به کلام است. این بخش تقریباً همه شان متأثر به کلام اند.

لذا در حقیقت خیلی از بحث های کلامی که بین معتزله و عشائره بوده است اینجا مطرح شده است البته خب من الآن که بنا است مختصری بخوانم در حد همین مختصر اینکه واقعاً مراد معتزله چیست آیا معتزله با هم اختلاف دارند یا مراد عشایره چیست یا مراد خود ابو الحسن اشعری چیست یا بزرگان عشایره مرادشان چیست اگر اینها را بخواهیم وارد شویم طول می کشد. عرض کردیم متأسفانه نقل هایی که اهل سنت دارند خالی از تشویش نیست. بلکه عرض کردیم بشر بشر است خیال می کردند یک قداستی دارد برگردیم به کتاب خود ابو الحسن اشعری مشکل حل می شود. جمیع انسان است اشعری هم مثل ما ها. یک جای کتاب چیزی گفته است لازمه اش یک مطلب است یک جای دیگر چیز دیگری گفته است لازمه اش مطلب دیگری است. خیال کردید خود کتاب را مراجعه کردید مشکل حل شد؟ با مراجعه به مصدر مشکل بیشتر می شود. چون بشر است اینجا یک چیزی گفته است بعد یادش رفته است جای دیگر چیز دیگر گفته است. جزء وحی الهی نیست که.

بهرحال و لذا هم در خیلی از مسائل وقتی طرح مسئله می کند می گوید نه مراد من این است می گوید نه مراد تو این است دعواهایی که متعارف بوده است در کتب. بهر حال چون من این بخش را از دو کتاب گفتم اجمالاً بخوانیم کمی هم آشنا شویم یکی از این کتاب چون نسبتاً متوفر است الاحکام جناب ع امدی ایان از بزرگان اهل سنت عشایره چون خیلی نظر دارند از اشعری های سفت است و خیلی این

کتاب الاحکامش در اصول انصافا خوب نوشته است قبولش ندارم خیلی هایش باطل است. زحمت کشیده است احاطه دارد. یک کتاب دیگر هم در کلام دارد تازه چاپ شده است که من دارم آن را. یکی از آقایان اهل سنت بود شافعی بود پیش من بود می گفت این چاپی که پیش شما است ناقص است از آن حذف شده است من به چاپ های آن کتاب احاطه ندارم. اسم خوبی دارد الآن یادم رفته است. یک کتاب کلامی دارد آ» هم بین اهل سنت خیلی جایگاه دارد. اصولا ابن اثیر انصافا در بین اهل سنت چه در بخش اصولی چه در بخش کلامی جایگاه بالایی دارد. یعنی چون می دانید عشایره حرف هایشان بعضی هایش خیلی بی سر و ته است مثل بقیه کارهایشان. لکن چند شخصیت دارند که خیلی به آنها می نازند یعنی شخصیت های کلیدی شان است. مثل غزالی و فخر رازی. یکی که چون در زبان فارسی یک کتابی فخر رازی دارد و آشنا هم هستید لکن یکی از کتابهایی که خیلی آنها به آن معتقدند فقها و اصولا همین عامدی است. من ابن اثیر گفتم اشتباه کردم سیف الدین علی بن محمد عامدی. عامد از شهرهای شمال عراق است. عرض کردم شمال عراق را شما از تکیه شروع کنید بروید بالا تا نزدیکهای سوریه اصطلاحا در زمان قدیم همین حدی که فرات و دجله است می گفتند جزیره. عراق شمال بود جزیره جنوب بود. آن وقت شما از جزیره به این طرف از طرف حاشیه تقریبا به یک معنایی قلزم به تعبیر قدیمی ها بروید بالا این را وادی القرا می گفتند برسید به اردن و این جزء شامات، شام در اصطلاح قدیم شامل بخش های همین سوریه فعلی و لبنان و فلسطین و اردن و اینها که مجموعا الآن می گویند شامات الکبری گاهی اوقات. این شامات الکبری این است.

آن قسمت بود حجاز بود عراق بود نجد بود نجد همین قسمتی که الآن پایتخت عربستان در آن هست. وهابی ها نجدی هستند دیگر. نجد از قدیم معروف بود آدم های بیکله و خشنی دارد. بعد عراق بود بعد شمال عراق جزیره بود بعد شامات بود. این اصطلاح جغرافیای قدیم این طور بود. عامل از شهرهای مهم جزیره است. دارد چیزهای شخصیت های معروفی دارد از تکرید اگر حساب کنید به لحاظ سیاسی و اجتماعی که همان جناب مستتاب که معروف به شیعه کش است که صلاح الدین ایوبی خودش از تکرید است. خب صلاح الدین البته معروف به شیعه کش است چون شیعیان اسماعیلی و فاطمی در مصر بعد از زوالشان در مصر از دم تیغ گذراند لکن آن بیشترین شهرتش را مدیون جنگ های صلیبی است. از وقتی که صلیبی ها آمدند بیت المقدس را گرفتند ده تا مجموعا جنگ کردند که آخرینش صلاح الدین ایوبی کلا مسیحی ها را از قدس ریخت بیرون از بیت المقدس بیرون کرد بعد کشور اسلامی شد الی یوم هذا آن ضربه نهایی را به مسیحی ها همین صلاح الدین ایوبی زد.

.....

علی ای حال این منطقه دارای شخصیت های خب انصافا همین مقدمه ابو الصلاح در درایه الحدیث جزء مشهورترین کتاب های اهل سنت است خیلی هم حواشی دارد. این هم شهر زور است شهر زور هم مال آنجا است این قسمت ها کلا جزء منطقه جزیره حساب می شود.

علی ای حال این عا مدی هم این کتاب احکامش خیلی جایگاه دارد بین اهل سنت و انصافا خیلی زحمت کشیده است تقریر حجت و اینها زیاد کرده است حالا آیا آنها قائل هستند یا بعضی هایش من در آوردی است یا همان کتابی که در کلام دارد

س:....

ج: نه غایه المرام مال پدر فخر رازی است. این که من دارم غایه المرام هم دارم پریشب بحث شد خیلی ها نمی دانستند که پدر فخر رازی هم کتاب کلامی دارد. از این کتابش هم همین یک نسخه خطی بیشتر نمانده است آن هم جلد دو اش که تصادفا در امامت و نبوت و اینها است. چون خیلی دفاع شدیدی از ابوبکر و اینها می کند پدر فخر رازی. مثل پسر اما خیال می کنیم خیلی وراج است پدر هم مثل همان است خیلی صحبت های طولانی می کند پدر و پسر عین هم هستند

س:....

ج: آن که من دارم اسم دیگری دارم پریشب دیدم داشتم نگاه می کردم کتابها را دیدم. شاید کتاب غایه المرام اما غایه المرام هم دارم مال پدر فخر رازی است فی علم الکلام.

علی ای حال در این چاپی که من دارم چون این کتاب چاپهای متعدد دارد در بخشی که کرده است به عنوان القسم الثالث فی المبادی الفقهیه و الاحکام الشرعیه جزء مبادی قرار داده است. حالا ما گفتیم جزء مبادی نه مسائل اصول شود. حالا اصرار نکنیم که مبادی قرارش دهیم. حالا این هم بحثی است میدانید که علوم را تقسیم به مبادی و مسائل و خاتمه می کردند این اصطلاحی بود در زمان خودشان. بهرحال ایشان به عنوان مبادی قرار داده است که من نظرم این بود که جزء مسائل شود. از این چاپی که من دارم جلد یک آن از صفحه ۷۲ و بحث های معینی هم هست شاید من یک دوره ای مثلا به اندازه چیز فقط به اندازه یک دوره برای اطلاعش این مبادی به قول ایشان فعلیه ای که ایشان دارند فقهیه ای که ایشان دارند یا به تعبیر من تفسیر حکم و مال مربوط به حکم و شئون حکم تا صفحه ۱۳۷. یعنی تا صفحه ۱۳۶ این کلا ۶۴ صفحه می شود. این مباحثی را که مربوط به احکام و اقسام احکام است ایشان در این مقدار آورده است.

عرض کردم این بحث کلاً سبقه شدید کلامی دارد. یعنی خیلی متعرض آرای متکلمین شده اند. سبقه اش هم کلامی است. این بحثی که دارد. آن مباحث مهم حسن و قبح هم در همین بحث آورده اند. آن بحث کلامی را در حقیقت در اصول در همین جا آورده اند. حالا من برای اینکه چون گفتم در حوزه ما این نیست یک لیست ماندی بخوانم بعد برویم سر همان قسمتی که مطلوب ما است. ایشان متعارف این بوده است در بخشی که به عنوان مبادی فقهیه است اول بحث کنند در حاکم بعد در حکم. ما بحثمان در حکم است اما چون ترتیب کار ایشان است

اعلم لا حاکم سوی الله تعالی

عرض کردم دیروز هم در بحث ها، آنچه که در غرب پیدا شد آمدند گفتند بشر هم جعل می کند. و لا حکم الا ما حکم به. خيله خب حالا حاکم خدا است اما ایشان باز این را مبتنی می کند بر همان مسئله حسن و قبح.

و لا حکم الا ما حکم به و یتفرع علیه أن العقل لا یحسن، و لا یقبح و لا یوجب شکر المنعم

یعنی تفکر عشایری در حقیقت دنبال این قسمت بود. و که هیچ بشری حق جعل ندارد. به قول خودشان مسئله ای را بحث کرده اند مسئله اول چون می خوانم برای اینکه آقایان بحث حسن و قبح را اگر در کتب اصولی خواستند اینجا متعرض شده اند. ایشان تعبیرش این است

مذهب اصحابنا، مراد عشایره و اکثر العقلا ان الافعال لا توصف بالحسن و القبح

ما شک کردیم در خودمان جزء اقلیت عقلا هستیم ما که احساس می کنیم حسن و قبح ذاتی است. حالا ایشان می گوید اکثر عقلا از همان اول بحث گفت اکثر عقلا ما فکر می کردیم فقط دنیای سیاست این گونه است اینها هم می گویند همه مردم این را گفت آن یکی هم می گوید همه مردم آن را گفت. معلوم شد در بحث های علمی سرمنشأ این فساد خود علما بوده اند. از همان اول تکلیف ما را معین فرمودند خب این که وجدانی ما است حسن و قبح را که ذاتی می دانیم. انصافاً فطرت و وجدان فطری ما شاهد است. ایشان از همان اول البته سابقاً رسم بود می گفتند یرد علیه اولاً ثانیاً ثالثاً من دیگر این صحبت ها را نمی کنم چون بعضی مطالب این قدر درجه اش پست است که خود نقدهش دلالت بر خفت عقل می کند.

و اکثر العقلا ان الافعال لات وصف بالحسن و القبح لذواتها و ان العقل لا یحسن و لا یقبح.

تصادفا نمی دانم البته این شدید هست اما این خود اهل جزیره شدید است انصافا بهر حال بعد شروع کرده است خب این بحث معروف است که حسن و قبح سه معنا دارد. لکن غرضم این بود که در قبال اکثر عقلا که فرموده اند بعد فرموده اند ذهب المعتزله و الخوارج من نمی دانستم خوارج هم در این مسئله قائل به حسن و قبح ذاتی اند. این را اینجا دیدیم در کتاب ایشان. و البراهنه یعنی بت پرست های هند، و غیرهم ظاهرا مراد از غیرهم شیعه هم هست. روافض هم جزء غیرهم است. چون شبهه کرده است که اسم شیعه را بیاورد. ان الافعال منقسمه الی حسنه و قبیحه لذواتها. بهر حال این را یک مقدار خواندیم برای اینکه نحوه تفکر ایشان در این مطلب روشن شود آن وقت وارد بحث شده اند که چگون کار ما نیست بحث ما نیست نمی خواهیم وارد این جهت شویم.

بعد مسئله شکر منعم را متعرض شده اند افعال قبل از ورود شرع و بحث هایی که متعارف است. این کلش درباره حاکم. بحث حاکم که هست البته اجمالا عرض می کنم که این مطلبی که می گوید چون میدانید یکی از راه هایی که غرب رفت روی مسئله قانونگذاری خب مع تقد به حسن و قبح ذاتی بودند. لذا یکی از مناشی جدا شدن این بود یعنی عشایره گفتند شما که می گوید ما قانون می گذاریم کافر هستید. هر کسی لفظ قانون را به کاربرد محکوم به کفر است. آن وقت اینها آمدند مبتنی اش کردند بر حسن و قبح که حاکم کیست. حالا این منافات ندارد که انسان قائل شود عقل درک میکند لکن حاکم واقعی و جاعل واقعی جعل واقعی و تشریع واقعی بید الله است. لا بید غیره. بعد در اصل دوم این مربوط به ما نحن فیه می شود بقیه اش شاید نخوانیم همین اصل دم را ختم کنیم فی حقیقه الحکم الشرعی و اقسامه. این در بخش دم. اما حقیقتش فقد قال بعض الاصولیین انه عبارة عن خطاب الشارع المتعلق بافعال المكلفین. بحث های گذشته هم گفتیم چند بار این را تکرار کردیم خطاب الله المتعلق بافعال المكلفین و قیله انه عبارة عن خطاب الشارع المتعلق بافعال العباد.

عباد را آورده اند مطلقا حتی بچه چون آن هم حکمی دارد. بعد ایشان می فرماید و هما فاسدان. این دو تعریف را قبول نداریم لانه قوله تعالی و الله خلقکم و ما تعلمون. البته به این آیه زیاد اهل سنت مخصوصا عشایره چون ایشان خودش اشعری هست زیاد اهل سنت تمسک کرده اند برای اثبات جبر. این آیه از آیات معروف اثبات جبر است. چون دارد و الله خلقکم و ما تعلمون. عمل شما را هم خدا لق می کند. پس عمل مال من نیست آن کسی که عمل را انجام می دهد خدا است. غرضم در کتب کلامی در این بحث اینجا کمی بحث جبر هم به مناسبت دارند. یکی از اهم ادله شان بر مسئله جبر این آیه است و الله خلقکم و ما تعلمون و قوله تعالی خالق کل شیء این هم از همان آیاتی است که برای جبر که خداوند خالق هر چیز است بعد می گویند افعال عباد دهم شیء فهو خالقها. چون فرمود خالق کل شیء یکی از آن اشیاء هم افعال عباد است.

ایشان می گوید لان قوله تعالى و قوله تعالى خطاب من الشارع و له تعلق بافعال المكلفين و العباد. عرض کردم لکن تعبد این تکوینی است نه اعتباری. چون آنها این جور فرض می کنند که مراد اینکه و ليس حکم شرعيا بالاتفاق. حالا شاید مثلا بگوئیم خطاب الله المتعلق بافعال المكلفين در اعتبار نه در تکوین. گفتم این آیه برای جبر آورده اند که ایشان در اینجا آورده است.

و قال آخرون انه عبارة ان خطاب الشارع المتعلق به اصطلاح به افعال المكلفين بالاقتضا أو التخيير.

این کلمه اقتضا و تخيير را اضافه کرده اند. و هو غير جامع. بعد اشکال می کند فان العلم بكون انواع الادله حججا و كذلك الحكم بالملك و الاسم و نحوه احکام شرعیه. اشکال ایشان این است که خود علم هم جزء خطاب شارع است. البته این علم در اینجا طریقت دا رد نه اینکه مثل خود حکم باشد. بعد حکم به ملک و عصمت. مراد ایشان از این عبارت احکام وضعی است. احکام وضعی هم حکم اند آن وقت اقتضا و تخيير در آن معنا ند ارد. بعد ایشان خودش می گوید

و الواجب ان نعرف معنى الخطاب اولاً. اصلاً خطاب چیست. بعد ایشان می گوید

قيل فيه هو الكلام الذى يفهم المستمع منه شيئاً. باز اشکال می کند ترتیبی که قدیمی ها داشتند یرد ع لیه غیر جامع و غیر مانع و الی آخر. من چون هدفم این نبود که بخوانیم عبارت ایشان را و یک اشاره ای که وضع زمینه کار روشن شود.

و الحق انه اللفظ المتواضع عليه، این یعنی لفظی که وضع شده است مثل الفاظی که انسان تلفظ می کند مثلاً درد دارد این ها چون وضع نشده اند آنها خارج شوند.

متواضع عليه این هست کلمه وضع است یعنی موضوع علیه. وضع شده است برای آن. المقصود به متحی لفهمه. این طوری با این قید. یعنی به در و دیوار و حیوانات و اینها خارج نشود. حالا بعد توضیح داده است.

و إذا عرف معنى الخطاب، فالأقرب أن يقال في حد الحكم الشرعي أنه: خطاب الشارع المفيد فائدة شرعية

این المفيد فائدة شرعية شامل احکام وضعی و تکلیفی هر دو بشود. و لازم هم نیست که خصوص افعال باشد. هر چه می خواهد باشد.

بعد

فقولنا خطاب الشارع احتراز عن خطاب غيره

اینها تمام بحثشان البته این خط عشایره بود که اصولا کسی غیر از خدا حق خطاب ندارد. چون اصولا فعلی که می خواهیم بگوئیم واجب است یعنی فعلی است که علیه فاعله چون عرض کردم در بحثی که اصل اول داشت در تفسیر حسن و قبح، چون یک تفسیر حسن و قبح به معنای ملاعم طبع و اینها گفتیم اینها را قبول داریم آن حسن و قبحی که محل کلام است آیا این درست است که بعضی از افعال یندح فاعله ولو من غیر الشرع یا یندم فاعله که این مدح و ذم در شریعت تفسیر به عقوبت می شود یا ثواب دارد یا عقاب دارد. آنها می گفتند بله خود فعل فی نفسه جایی است که انسان جوری است مثل دروغ جوری است که انسان می گوید آدم دروغ گفتم کار بدی است. آنها می گویند نه دروغ این طور نیست. شارع فرمود اگر شارع نگفته بود دلیلی بر آن نداریم. لذا عرض کردیم ظاهر عبارت هم جزء عجایب است. هم مرحوم ایروانی دارد هم خویی دارد که دلیلی نداریم که دروغ بعنوانه قبیح باشد. عرض کردیم به عنوانه قبح دا رد خیلی ارتکازش واضح است.

و القید الثانی احتراز عن خطابه بما لا یفیده

یعنی آنها برای اینکه قانون را از حد غیر خدا خارج کنند از اول اینجوری وارد شده اند. پس زیربنای قانون پیش آنها این است که ما، ملاکات و مناتات افعال را درک نمی کنیم. روشن شد؟ ما نمی توانیم بگوئیم این فعل حسن است یا قبیح است. اگر نتوانستیم خب نمی توانیم بگوئیم انجام بده یا نده.

وقتی نتوانستیم درک کنیم اینها از این راه وارد شده اند. نحوه ورود بحث و نکات فنی بحث و لذا حکم منحصر به خدا می شود. چرا؟ چون اد راک حسن و قبح که این ملاکات احکام است این منحصر به شارع است.

اگر بشر قدرت احراز داشت خوب بود چون بشر همچین قدرتی ندارد به قول عبارت معروف یا گفته باشند یا نقل شده اس الحسن ما حسن الشارع و القبیح ما قبح الشارع. این نکته پس روشن شد پس از راه ملاکات و از راه اینکه این فعل حسن است و این فعل قبیح است و مثلا فرض کنید من باب مثال در این زمان خودمان اسفالت کشیدن فی نفسه نه حسن دارد نه قبح دارد. اگر خدا گفت اسفالت بکشید حسن دارد نفرمود حسن ندارد. این چیزی فی نفسه نیست. این که مثلا شما در اینجا حق دا رید چهار طبقه بسازید یا نسازید بروید به قول آقایان عمودی بالا یا نروید این فی نفسه نه حسن دارد نه قبح دارد. اگر شارع گفت اجازه دادم بسازید می شود حسن. اجازه نداد می شود قبیح. می شود غیر حسن لا اقل. روشن شد؟

پس زمینه کار اینها روشن شد در باب حکم؟ این سنخ تصویری که اینها در باب حکم دارند از اینجا شروع می شود. تا قانون نیامده است البته این قانون هم منحصر به خدا است تا خدا نفرموده است نمی توانیم بگوییم مثلا ساختن آپارتمان. البته این خلاف وجدان ما است ما خودمان عقل داریم نگاه می کنیم آپارتمان می سازد خانه های همسایه را اذیت می کند جلوی تکوینا جلوی آفتاب را می گیرد ممکن است به لحاظ عفت عمومی مشکل بزند و مشاكل دیگری که دارد. این این طور نیست که ما منتظر بشویم تا شارع مقدس بیاید این کار را نکن تا ما نکنیم.

نقل می کند از احمد بن حنبل که خربزه نمی خورد گفتند چرا گفت چون روایت نداریم از پیغمبر اکرم که چطوری خربزه می خورده است. یک روایت بیاید که پیغمبر به چه نحوی خربزه میل می فرمودند که من هم بخورم. اگر این درست باشد همان تفکر اشعری است دیگر. خیلی درجه شدید است و خیلی تند است. این تمام بحث ما برای این قسمت بود. این تفسیر خطاب و شارع و اینها بردند از راه زیر بنای حسن و قبح عقلی بردند.

یعنی آمدند حکم را معنا کردند به خاطر اینکه این زیربنای عقلی را اول این طور درست کردند اگر شارع گفت بسازید چهار طبقه می شود حسن نگفت می شود غیر حسن

و القید الثانی احتراز عن خطابه بما لا یفید فائده شرعیه کالاجبار عن المعقولات و المحسوسات و نحوها

بله بعد ایشان معنای حکم را که می کند که خبر برای شما روشن شد بعد ایشان می گوید اما ان یكون خواستم بخوانم که ببینید نحوه بحث یعنی دقیقا مثلا این کتابی که در آن زمان نوشته است الان هم در زمان ما تقریبا لکن چیز نشده است مرتب جای خودش قرار نگرفته است.

فاما یكون متعلقا بخطاب الطلب و الاقتضا أو لا یكون. فالاقتضاء هم اما للفاعل أو للترك و كل واحد منهما اما جازم أو غیر جازم. بعد آن که جازم وجوب و آن که غیر جازم است در آن طرف فعل در نهی حرمت است این طرف هم جازم نباشد در فعل استحباب است به آن طرفش هم کراهت.

بعد می گوید و ان لم یکن متعلقا بخطاب الاقتضا. اگر اقتضای یک طرف ندارد

فاما ان يكون متعلقا بـخطاب التخيير أو غيره فان كان الاول اگر اقتضا نیست و تخيير است اباحه. و ان كان الثاني هو الحكم الوضعي اين مقدمات را خوانديم برای اين. فرق بين حكم وضعي و غير وضعي روشن شد. تکلیفی. پس حکمی که می آید شارع حکمی را که می کند خداوند متعال حکمی را که می فرمایند، اگر اين تخيير باشد در آن يعنى اقتضا نباشد نه تخيير تخيير هم در آن نباشد می شود حكم وضعي. كالصحة و البطلان و نصب الشيء سببا مانعا أو شرطاً و كون الفعل في العبادة و قضاء و اداء و عظيمه و رخصتا. حالا انشاء الله می خوانيم در عبارت آقای خویی و نائینی یکی از اين دو عبارت را مبدأ قرار خواهیم داد بعد ايشان به همین مناسبت در عده ای از کتب اخير ما هم شده است وارد تفسیر واجب و حقیقت وجوب و بعد اقسام وجوب و تبعاً جایش اینجا نیست بخوانم بعد اين تعبیر که آیا فرض با واجب یکی است یا خير بعد واجب موثق و مضیق و ادا و بعد مقدمه واجب و عرض کردم ما اينها را در مباحث اوامر می خوانيم. اينها اصلاً کلاً جدا کرده اند.

بعد وارد بحث حرام می شود و عده ای از مسائلی که در باب حرام است که تبعاً ما الآن متعرض نیستيم بعد معنای مندوب اصلاً مستحب چیست آن وقت وارد بحث های دیگر که جایش اینجا نیست بحث مکروه بعد وارد می شود بحث مباح بعد وارد می شود مسائلی را که در باب مباح است مطرح می کند بعد فصل ششم في الاحكام لثابته بخطاب الوضع و الاخبار آن هایی که ججنبه وضع دارد احکام وضعی را متعرض ما هم علمای ما هم همین کار را کردند اینجا بعد از اینکه اصل حکم تکلیفی را گفتند وارد شده اند.

بعد نوشته است که صنف اول خیلی عجیب است در خود کفایه هم می خوانيم مثلاً احکام وضعی را سه قسم کرده است. ايشان البته آن زمان يعلى اصناف الصنف الاول الحكم عن الوصف بـگونه سبباً. بحث سببیت الصنف الثاني، مانع الصنف الثالث شرط، الصنف الرابع الحكم بصحة الصنف الخامس الحكم بالطلان از صنف السادس العظیمه و الرخصه. هنوز هم باز ادامه دارد. بحث فعل بله باز بحث تکلیف به لحاظ فقه و تکلیف به لحاظ ما لا يطاق و الی آخر. بعد هم مکلف عاقل باشد بالغ باشد اين تشکیلاتی که در اين معلوم شد که چهار بحث اساسی را اینجا دارند که من امروز فهرست وار خواندم چون عرض کردم به اين صورت در کتب اصولی ما نیست خواندم برای فايده اش آقایان می دانند کجا مراجعه کنند.

بحث اول در حاکم بود بحث دومش در حقیقت حکم و تقسیم حکم شرعی بود. بخش سومش راجع به فعل بود خود محکوم فيه. چهارم بحث چهارم هم راجع به محکوم بود مکلف بود شرایطی را که مکلف دارد. اين چهار فصلی است که مربوط به حکم می شود.. اين یک تفکر اشعری از او تقريباً از اولش گفتيم تا آخر اجمالاً. آن بحث حکم شرعی اش را مفصل تر گفتيم بقيه اش را به نحو

اجمال حالا یک کتاب دیگر است مال زیدیه است مفصل نوشته است چون این کتاب پیش من بود آوردم. تا جایی که می دانم الآن هم در زیدی های یمن بالاترین کتاب است. بالاترین درجه کتاب اصولی همین است. حتی اقتصار هم به آن الغایه الغایه مراد این است. غایه هدایه العقول اسمش الی غایه السعول فی علم الاصول. اما معروف است به غایه. الآن با اهل زیدی که صحبت می کنیم الغایه می گویند به لهجه محلی. کتاب الغایه همین است و انصافا این هم خوب نوشته است. چون به خط اعتزال نوشته است تا اینجا خط عشایره را خواندیم شبیه این بحث هم از خط اعتزال. از زیدی ها می خوانیم چون یک مقدار فوائد شیعه هم دارد. از کتب معتزله نمی خوانیم از این کتاب میخوانیم فردا انشاء الله تعالی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين